

منشور سرنگونی جمهوری اسلامی و مصافهای پیشرویی حزب



گفتگو با فاتح شیخ

پرورژی می‌ها به کمونیست‌ها و ایستادگی و استواری ما در آن زمان را همه بیاد دارند. حتی راست سرنگونی طلب هم طرفدار "اصلاح رژیم" شده بود. رضا پهلوی برای "آقای دکتر خاتمی"! آرزوی موفقیت میکرد و داریوش همایون از زاویه "راست میانه"! تلاش میکرد شرکت در مضحکه های انتخاباتی رژیم را "تنوریزه" کند.

شکست دو خرداد همچنین بخشهایی از آن جنبش را به اردوی سرنگونی راند. آنها

صفحه ۴

کمونیست: این دور از مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی برای حزب حکمتیست چه تشابهات و تفاوت‌هایی با زمان مبارزه علیه دو خرداد و شکست این جریان ارتجاعی دارد؟

فاتح شیخ: شکست دو خرداد نه فقط ضرورت سرنگونی جمهوری اسلامی بلکه امکان سرنگون کردن آن توسط خیزش و قیام مردم را

جمعه ها منتشر میشود

حکمتیست ۳۵

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست

۲۶ فروردین ۱۳۸۴ - ۱۵ آوریل ۲۰۰۵

www.hekmatist.com

سرمدیر: اعظم کمگویان



r_hoseinzadeh@yahoo.com

بسوی وسیعترین جشنها و اجتماعات در اول ماه ۱۳۸۴

مصاحبه رادیو پرتو با رحمان حسین زاده

دادن قدرت اجتماعی و مبارزاتی و همسرنوشتی طبقه کارگر جهانی روز بسیار مهمی است.

مصطفی اسد پور: اول ماه مه ۱۳۸۴ در راه است و به تدارکش فکر میکنیم، چه خصوصیتی باید داشته باشد و اول مه موفق به نظر شما کدام است؟

رحمان حسین زاده: تاریخچه اول مه معرفی شده و شناخته شده است و در اینجا لازم به تکرار نیست. فلسفه اش اعلام حق طلبی کارگر، اعلام تنفر و اعتراض طبقه کارگر در چهار گوشه دنیا علیه استثمار و نظم کاپیتالیستی است. روز کارگر به بهترین وجهی شکاف واقعی دنیای ظاهرا یکپارچه را عیان میکند. نشان میدهد در این کره خاکی دو دنیای متفاوت، دنیای کارگران و استثمارشوندگان و دنیای اقلیت انگل کاپیتالیست‌ها و استثمارگران درمقابل همند. این روز فرمز است چون روز مبارزه جویی و تلاش برای بهبود و تغییر علیه نظام سرمایه داری و دولت‌های آن است. این مبارزه تاکنون فداکاریها، جانفشانیها و جانباختن ها را طلبیده است. به این دلایل و نشان

مصطفی اسد پور: صد و اندی سال است اول مه را جشن میگیرند، دلیل و فلسفه آن چیست؟ چرا روز فرمزه؟ چرا روز تعطیل و مهم است؟

رحمان حسین زاده: تاریخچه اول مه معرفی شده و شناخته شده است و در اینجا لازم به تکرار نیست. فلسفه اش اعلام حق طلبی کارگر، اعلام تنفر و اعتراض طبقه کارگر در چهار گوشه دنیا علیه استثمار و نظم کاپیتالیستی است. روز کارگر به بهترین وجهی شکاف واقعی دنیای ظاهرا یکپارچه را عیان میکند. نشان میدهد در این کره خاکی دو دنیای متفاوت، دنیای کارگران و استثمارشوندگان و دنیای اقلیت انگل کاپیتالیست‌ها و استثمارگران درمقابل همند. این روز فرمز است چون روز مبارزه جویی و تلاش برای بهبود و تغییر علیه نظام سرمایه داری و دولت‌های آن است. این مبارزه تاکنون فداکاریها، جانفشانیها و جانباختن ها را طلبیده است. به این دلایل و نشان

صفحه ۲



جشن سناریوها، جشن خودفریبی‌ها و رئیس جمهور شدن جلال طالبانی



iraj.farzad@gmail.com

جالب این است که این انتخاب جلال طالبانی به طور رسمی به جز از طرف خاتمی و محسن رضانی، و این دومی در کنار رحیم صفوی به عنوان دوستان دیرین جلال طالبانی، تایید نشده است. جرج بوش که آگاهانه نخواست به یک موقعیت کاملا فرمایشی، و مقام نوکری بی اختیار اهمیتی بیش از نصب یک

صفحه ۳

فرمال و عروسکی و انتخابی در یک بازی بالماسکه ای. خود طالبانی حتی وعده ایجاد دولتی که در آن، حداقل، مذهب از دولت جدا باشد را نداده است. هیچ قانون اساسی مصوبی ندارد و کوچکترین تضمین قانونی و حقوقی و حتی لفظی برای اینکه شهروند کرد و عرب از نظر حق شهروندی و حقوق مدنی برابر باشند نه داده شده است و نه هیچ مصوبه قانونی را شاهدیم، به طور مبهم و از روی نسخه های پیشین در یوگوسلاوی سابق وعده فاجعه فدرالیسم قومی را به عنوان ارمغان لجن مالی حقوق مدنی مردم به صفوف فالانژهای خود داده اند.

جلال طالبانی نه در یک پروسه متعارف مراجعه به آرا عمومی که در اثر توافقات و سازش و معامله چند نفر با پیشینه های مرموز تر، به عنوان رئیس جمهور موقت و شش ماهه عراق انتخاب شده است. او رئیس جمهور دولتی است که حتی جلسات اش را در منطقه **green zone** تحت نظارت نیروهای نظامی ارتش اشغالگر آمریکا برگزار میکند. به عنوان نمایندگان شیعه و سنی، دو معاون دارد که در واقع هر دو نمایندگی بخشی از ناسیونالیسم عرب را بر عهده دارند. در مجموع یک پست کاملا نمایشی و



جهان این یک روز را دارند، که هم روز ادعای کارگری علیه سرمایه داری و هم روز جشن و سرور و همبستگی عملی کارگری و انسانهای حق طلب است. تدارک اول مه لازمست به این نتایج ختم شود. اگر در پایان روز کارگر امسال، اجتماع بزرگ داشتیم. سخنرانیهای حق طلبانه و قطعنامه های رادیکال داشتیم. اگر وسیعاً کارگران و خانواده های کارگری و انسانها و اقشار حق طلب جامعه را در کنار هم داشتیم و خیلی ها با هم آشنا و متحد شدیم. اگر فعالین و پیشروان کارگری زیادی در این مناسبت در کنار هم قرار گرفتند و شبکه محکم و سراسری از اتحاد و همکاری به وجود آمد. ماه مه موفق داشته ایم.

مصطفی اسد پور: اول مه جشن کارگریست، اما در فضای سیاسی رنگ و روی زمان و محیط را به خود میگیرد. در جنب و جوش سیاسی ایران، پرچمهای سیاسی مختلف مطرحند. اول مه کدام پرچم سیاسی را در جامعه تقویت میکند؟

رحمان حسین زاده : اشاره درستی کردید. تحولات اجتماعی و سیاسی مهمی در ایران در جریان است. طبقات و بخشهای مختلف از جناحهای مختلف رژیم، تا جنبشها و احزاب مختلف در اپوزیسیون در بطن این تحولات پرچمهای سیاسی و اترناتیوهای مختلف دارند. یکی پرچم اسلام و امامان و خرافه مذهبی و اسلام خوش خیم را برجسته میکنند. دیگری پرچم ملی و آب و خاک و چو ایران نباشد تن من مباد و شاهان و اعیای سلطنت و رفراوندوم را برجسته میکنند. پرچمهایی که ضدیت روشنی با حیات و منافع انسانها و کارگران

دارند. اینها حتی به عنوان حکومت تجربه شده و مورد اعتراض و تنفر و بخشا سرنگون شده و یا در مسیر سرنگونی اند. در این میان پرچم کارگران، پرچم لغو استثمار و کار مزدی، پرچم پایان دادن به فقر و بیکاری و بی تاملی و زندگی دون شان انسان است. یعنی پرچم احیای اراده انسان بر مقدرات و سرنوشت خود، پرچم تامین زندگی شایسته انسان امروز و ایجاد جامعه ای پر از رفاه و شادی و سعادت برای شهر و داندانش در یک کلام پرچم آزادی و برابری است. این پرچم مستقیماً به حیات نه تنها کارگران بلکه کل انسانیت مربوط است و در ماه مه برافراشته میشود.

مصطفی اسد پور: در ایران سال ۱۳۸۴ توقعات کارگر تحت استثمار شدید و فشار اقتصادی به عقب رانده اند، اما حرکتی اعتراضی فراوان هم داشته است. قرار است نیروی طبقاتی ما به جلو رانده شود. ابتکارات میتوانند چه باشند. مراسمهای اول مه چه ابدا می توانند داشته باشند. بویژه فاکتور امنیتی برای فعالین اینکار را هم باید در نظر داشت؟

رحمان حسین زاده : محدودیتها و مشکلات کم نیستند، اما راه و امکان و تجربه جمع شدن و اجتماع و متحد شدن هم کم نیست. بدوا در ماه مه امسال فاکتورهایی را باید در نظر داشت. کنترل رژیم بر اوضاع کمتر شده است. اعتراضات متعدد کارگری و تحرک ۱۶ آذر و ۸ مارس و تظاهرات عمومی را داشتیم. روحیه مبارزاتی بالا است. رژیم در آستانه انتخابات، در گیر انواع کشمکشهای درونی و محاسبات است. از طرف دیگر شبکه گسترده همکاری و هماهنگی کارگران مبارز به وجود آمده است. اینها همه

به نفع جبهه کارگران است. بهانه های امنیت و توجیه برای بگویی و بی بند رژیم را با اعتماد بنفس و مستدل باید جواب داد. جشن اول مه یک حرکت علنی و اجتماعی و هیچ چیز مخفی و امنیتی ندارد. جمهوری اسلامی و رژیمهای مستبد، به منظور "امنیت و توطئه" را به کارگران و ماه مه منتسب میکنند. در واقع خود توطئه میکنند. نباید گذاشت به این بهانه ها محدودیت بر ما تحمیل کنند. روز کارگر است. خودشان در تقویم رسمی نوشته اند. خانه کارگرو شوراهای اسلامیاتان به آن آویزان شده و مراسم میگیرند. حال هر کارگر و هر بخش مبارز کارگری که علاقه ای ندارد در مراسمهای دولتی آنها شرکت کند. حق دارند به هر شکل و ابتکاری جشن و مراسم خود را داشته باشند. ضامن اینکه بهانه های امنیتی کسی را تهدید نکند اینست که نیروی وسیع کارگران و خانواده های کارگری و انسانهای حق طلب در هر شهر و محله با ابتکارات مختلف اجتماع کنیم. من فکر میکنم اجتماع و میتینگ بزرگ در یک میدان شهر، در یک تفریحگاه مورد مراجعه مردم، یا در یک محیط رویاب که امکان تجمع وسیع وجود داشته باشد. میتواند شکل مناسب اجتماع و جشن کارگری امسال باشد. به نظرم باید سعی کرد. بیشترین نیرو را جذب کرد. خط کشی های فرقه ای و سکتی را کنار گذاشت. ما در مقابل سرمایه داران و جمهوری اسلامی و خانه کارگر و ... مطالبات مشترک و ایضا اقدامات مشترک فراوان میتوانیم داشته باشیم. در اول مه این را باید اجرا کرد.

مصطفی اسد پور: سال گذشته

تحرک در میان کارگران پیشرو از جمله تلاش برای تشکل یابی زیاد بود. اول مه میتواند کارگران پیشرو را در کنار هم قرار دهد. فعالین و کارگران پیشرو از این مناسبت میتوانند چه را به امکانات و تجربه خود اضافه کنند؟

رحمان حسین زاده : حاصل ماه مه سالهای گذشته و سال قبل ایجاد رابطه و آشناییها و ایجاد شبکه به هم مرتبط فراشهری و بعضاً سراسری فعالین کارگری است. این مثبت و آغاز کار خوبی است. در اول مه امسال این رابطه ها میتواند تحکیم شود. گسترش یابد. محیط کار و شهرهای جدیدی را در برگزید. بیشترین اتحاد و همکاری را هم برای اول مه امسال و در ادامه در مبارزات جاری ایجاد کند. با اتکا به چنین رابطه ای آنوقت میتوانیم به حل انواع مشکلات و دردهایمان فکر کنیم. در مورد افزایش دستمزد و علیه قراردادهای موقت اقدام کنیم. حق تشکل و اعتصاب را تحمیل کنیم. همین حرکت برای ایجاد تشکل سراسری را به جایی برسانیم. در سطح هر کارخانه و محیط کاری ایجاد مجمع عمومی کارگران را در دستور بگذاریم. چنین ارتباط و شبکه محکم کارگری میتواند ستون فقرات تحرک کارگری در این دوره باشد.

مصطفی اسد پور: خانه کارگر و شوراهای اسلامی هم مدعی روز کارگرند. اتفاقاً از همیشه صدایشان بلندتر و مطالبه دستمزد را به دست گرفته اند. امکانات دولتی هم دارند. امکانات علنی دارند و... میخواهند ماه مه پر سر و صدا داشته باشند. با اینها چگونه باید برخورد کرد؟

رحمان حسین زاده: اینها امکانات دولتی و خیلی

امکانات دیگر را دارند. اما نفرت و اعتراض کارگر علیه خودشان را هم دارند. سابقه آنها و اینکه ابزار دست رژیمند، آبرویی برایشان باقی نگذاشته است. در حالیکه رژیمشان ضعیف تر شده، شگرد و مانورهای دیگری را در دستور دارند. میخواهند به عنوان سوپاپ اطمینان عمل کنند. آنها را باید افشا و رسوا کرد. کارگران نباید در مراسم و مناسک اینها شرکت کنند. اقدامشان در مورد دستمزدها اتفاقاً نه تحت فشار گذاشتن دولت و سرمایه داران، بلکه مانع ایجاد کردن در مقابل اعتراض جدی کارگران برای افزایش واقعی دستمزدها است. در حالی که دولتشان سطح دستمزد را کمتر از یک سوم خط فقر در ایران اعلام کرده، اینها در نظر دارند، چانه زنی برای افزایش ناچیز دستمزد را جانشین یک مبارزه پر توقع و وکوبنده بکنند. این شگرد را باید رسوا کرد. در اول مه کارگران، شورای اسلامی و خانه کارگر و ترفندهای آنها جایی ندارد.

مصطفی اسد پور: سنوآل آخر، از اول مه سال گذشته محاکمه ۷ نفر دستگیر شدند اول مه سقز را داریم و هنوز ادامه دارد. اول مه امسال با این موضوع چه برخوردی میکند؟

رحمان حسین زاده : اول مه امسال به روشنی وظیفه اش است. اعتراض خود را به دستگیری فعالین سال گذشته سقز اعلام کند. اذیت و آزار و غصب امکانات و اموال آنها و دستگیری و محاکمه آنها را محکوم کند. خواستار پایان دادن به محاکمات فرمایشی آنها بشود. به نظرم این موضع لازم است در قطعنامه های ماه مه امسال گنجانده شود. همچنانکه سال گذشته جنایت علیه کارگران خاتون آباد گنجانده شد. *

تلویزیون پرتو

برنامه های پرتو روزهای چهارشنبه ساعت ۷،۳۰ تا ۸،۳۰ شب به وقت تهران (۵ تا ۶ بعدظهر به وقت اروپای مرکزی و ۸ تا ۹ صبح به وقت امریکای غربی) از شبکه کانال یک روی ماهواره تکه استار ۱۲ پخش میشود. این برنامه پنجشنبه ها ساعت ۷،۳۰ تا ۸،۳۰ صبح تهران مجدداً پخش میشود.

برنامه پرتو را روی سایت آن نیز قابل مشاهده است: <http://www.hekmatist.com/parto/>

به حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست پیوندید !

گماشته داده باشد، تلفنی و شخصی با جلال طالبانی صحبت کرده است و در آنجا نیز حتی به طور تلویحی به مقام ریاست جمهور او اشاره کرده است. مسعود بازرانی که حزب او در معاملات و بده بستانهای عشیره ای قبلی به عنوان تنها حزب حاکم بر "حریم" کردستان انتخاب شد نیز فقط تلفنی با جلال طالبانی حرف زده است. با وجود این صرف انتخاب یک ناسیونالیست کرد، مستقل از اینکه این مقام حتی وعده چه تغییراتی را داده باشد، موجب شادی و ذوقزدگی جریانهای ناسیونالیست و قوم پرست کرد گردید.

اما سوال این است که این شادی و هلهله برای چیست و از طرف چه کسانی است و دلایل پنهان و آشکار آن در کجا ریشه دارند؟ مگر کم اتفاق افتاده است که شخص کرد زبانی در یک پست دولتی قرار گرفته باشد؟ در دوره حکومت شاه، تمامی روسای سلسله مراتب ریاست زندانها، اعم از زندان سیاسی و غیر آن، را ژنرالها و سرهنگ های کرد زبان بر عهده داشتند. مساله بنابراین به مقام و پست رسیدن محدود نیست. در مورد مقام فعلی جلال طالبانی باید فراتر از اینها، موقعیتی را که ناسیونالیسم و قوم پرستی کرد در آن قرار گرفته است، مورد توجه قرار داد.

مراسم ذوق و شادی تا آنجا که به سازمانها و احزاب سیاسی و غیر سیاسی ناسیونالیست و قوم پرست کرد در ایران مربوط است از جانب دو جریان بشدت اگراندیسمن شده . یکی حزب دمکرات و دیگری سازمان زحمتکشان. و اما از طرف دیگر، بخشهای کوچکی از مردم هم در مهاباد به شیوه و با تصورات خود شادی کرده و جشن گرفته اند.

در مورد جریانهای سیاسی وضعیت روشن است. حزب دمکرات که سابقه خرده اختلافات و دل چرکینهای زیادی با جلال طالبانی دارد که فقط یک مورد آن پیشقراولی سپاه پاسداران

برای حمله به مقر حزب دمکرات در خاک کردستان عراق است، شادی و هلهله را بخاطر "محبوبیت" طالبانی برپا نکرده است. حزب دمکرات با این شیوه تصویری از سناریو خود برای کردستان ایران و نقشه تباخها و سازشها با جریانهای راست و مذهبی و ارتجاعی در سطح سیاست ایران را بدست میدهد. بیانیه مشترک این حزب با جریان فاشیست و عظمت طلب ایرانی، حزب پان ایرانیست، و چراغ سبز دادنها به نیروهای راست اپوزیسیون بورژوازی ایران در این اواخر، گوشه ای از موضع سیاسی حزب دمکرات است که با بند و بستها و پولیتیک زندهای جلال طالبانی چفت شده اند و کاملاً سازگارند. حزب دمکرات دارد سناریو سازشها و "خیانت"ها و توطئه های فعلی و آتی خود را، در وجود مقام معظم طالبانی باز میشناسد و بنابراین آن را جشن میگیرد. این موقعیتی است که ناسیونالیسم کرد، عموماً، در آن قرار گرفته است. این موقعیت و جایگاه را میخواهند جشن بگیرند و به مردم وعده بدهند که ارمان ناسیونالیسم کرد چیزی جز دولت قومی مذهبی و دل بستن به سناریو سیاه در جامعه نیست. میخواهند مردم را به تروریسم و نفرت پراکنیها و وعده پاکسازیهایی قومی و بند و بست و توطئه با جریانهای فاشیست و راست و ارتجاعی عادت بدهند. جشن گرفتن جلوس جلال طالبانی بر صندلی مقام نمایشی ریاست جمهوری درست در متن اوضاع سناریو سیاه جامعه عراق، از جانب جریانهای ناسیونالیست کرد ایران، اعلام سرورآمیز پیوستن به این سناریوو استقبال از لجنزار و تعفن خونین فدرالیسم قومی برای جامعه ایران نیز هست. ناسیونالیسم و قوم پرستی کرد وعده خون و پاکسازی های قومی و صحنه های انتقام جونی و تروریسم و عملیات انتحاری باند های مسلح مذهبی و قومی و ارتجاعی را با این جشن گرفتنها به مردم کردستان و به مردم ایران

میدهد.

جریان دیگر سازمان زحمتکشان است، فرقه ای متعصب قوم پرست که به عنوان سازمان و تشکیلات هیچ ریشه ای نه در چپ و نه در راست جامعه ندارد. به عنوان افراد کسانی که این فرقه را برپا کرده اند، ریشه در چپ و حتی نوعی مخالفت با ناسیونالیسم دارند، اما به عنوان جمع و تشکل و ائتلاف همان آدمهای منفرد، تماماً محصول جانبی حکومت جلال طالبانی بر سلیمانیه اند و زندگیشان به شل و سفت شدن پولی که جلال طالبانی به آنها میدهد گره خورده است. شادی و ذوق اینها فقط همین است، ارباب و صاحب اختیار و بوجود آورنده اینها به مقام تشریفاتی رئیس جمهور عراق رسیده است. امیدشان این است که با تداوم لطف و مرحمت او بساط یک گرایش بشدت ارتجاعی قوم پرستانه و یک سکت اشباع شده با نفرت قومی و ملی و سرشار از کمونیسیم ستیزی را سر پا نگاه دارند. یک امید توهم عبث و بی پایه و البته سرتا پا ارتجاعی. در نتیجه هر دو این جریانها با انتخاب جلال طالبانی، آگاهانه کلاه برداری و عوامفریبی میکنند. البته هر یک به سیاق و طبع محتوا و ماهیت سیاستهای خود.

اما شادی بخشهایی از مردم کاملاً از جنس دیگر و بر بستر دیگری است. مردم سالهاست سران ناسیونالیسم کرد را میشناسند، با رگ و پوست میدانند که اینها اهل نه تنها حل مساله کرد نبوده اند، بلکه همواره از وجود ستم ملی برای بند و بستها و خودفروشیها و "ملت فروشی"ها و خیانتها استفاده کرده اند. مردم مناطق کرد نشین بویژه در عراق، داستان طولانی سازش با حکومتهای مرکزی و جنگهای خونین داخلی بین جریانهای ناسیونالیست کرد را میدانند، آش بنالها و موقعیت امثال همین جلال طالبانی در مقاطع سال ۱۹۶۶ و بارها و بارها پشت کردن روسای کرد به مردم کردستان را تجربه کرده اند. در عین حال هنوز یک نیروی مسنول و انقلابی

و قابل اعتماد و قابل اتکا و اجتماعی را در دسترس نمی بینند، با این رهبران تحمیل شده و انحصاری ناچار شده اند کنار بیایند. این مردم زخمهای عمیقی بر روح و در مسیر تاریخی طولانی، بر زندگی خود حمل میکنند، شاهدان عینی بارها کشتار و انفال و بمبارانهای شیمیایی و کوچ اجباری و آوارگی و هزار بدبختی دیگر از جانب حکومتهای مرکزی بوده اند. میدانند که احزاب عشایری و قوم و قبیله ای ناسیونالیست کوچکترین ربطی به مبارزه برای رفع ستم ملی و حل مساله کرد نداشته و ندارند، میدانند علیرغم شرایط مساعد که بارها فراهم شده است اینها اهل تشکیل دولت مستقل در کردستان عراق و یا تامین و تضمین شرایط برقراری حق برابر شهرداری برای مردم مناطق کرد نشین و به این ترتیب حل قطعی و یکباره این معضل دیرین نبوده اند، میدانند که اینها خود بار دیگر، گره دیگری بر سر راه حل مساله کرد ایجاد کرده اند و این معضل را پیچیده تر کرده اند. و شادی این بخش مردم از انتخاب جلال طالبانی دقیقاً از تلافی این یاس و توهم، هردو، سرچشمه میگیرد. نقطه تلافی یاس و استیصال از بی کفایتی سران ناسیونالیسم کرد و در همان حال توهم و باور به خرافه ناسیونالیسم. این شادی همراه با تردیدهای جدی درونی، وجه پنهان یک بی باوری عمیق به لیاقت و کاردانی و توانایی سران ناسیونالیسم کرد است. اینها مردمی اند که هنوز در توهم نسبت به ظرفیتهای ناسیونالیسم کرد بسر میبرند و اما به این ترتیب میخواهند با دروغ گفتن به خود، با کلاه گذاشتن سر خود، این استیصال و یاس را پنهان کنند، کماکان به خودش دروغ میگویند و تواناییهایی که جلال طالبانی نسبت میدهد که او کلاً آنها را فاقد است. جشن این بخش مردم که بساط مسخره عوامفریبی و کلاه برداری ناسیونالیسم کرد نقش زیادی در بروز علنی آن دارد، تلاش برای پنهان کردن ماهیت واقعی احزاب و

جریانهای ناسیونالیست کرد و نوعی تسکین دروغین و تخدیر خود است. این مردم میدانند که درست در همان لحظه که برای جلال طالبانی جشن میگیرند، ته قلبشان به او بی اعتماد اند، ظرفیت پشت کردن و "خیانت" به مردم کردستان را باز می یابند، و جنگهای داخلی، عامل دولتهای منطقه شدن و سال ۶۶ را در اذهانشان باز تصویر میکند. مشکل این بخش مردم، اما، این است که مذهب را قبول دارند، امام و پیشنماز و آیت الله را تالایق و منحرف میدانند، در توهمات ناسیونالیستی گرفتارند، اما سران قوم و طایفه و "ملت" را بی ظرفیت و ناتوان میدانند. با این حال این بخش کوچک از مردم در هر حال نمیکشاند با این احساس واقعی خود صادق باشند. راه رفع نگرانی این مردم مایوس و ومستاصل از سران ناسیونالیسم کرد، کندن آنها از ناسیونالیسم و روشن شدن شان در مورد ماهیت واقعی ناسیونالیسم مثل مذهب یک هویت خرافی است. مردم باید به نیروی خود و راه آزادیبخش و گرایشهای انسانی باور کنند و به آن متکی شوند.

تکلیف احزاب و فرقه های ناسیونالیست کرد روشن است، اینها را باید مردم از سر راه خود بردارند، چرا که اینها مصمم اند با لنگر زدن به حتی عناصر سناریو سیاه، ملیت و قومیت و مذهب و ارتجاع را در تعاریف حقوقی و و اداری و سیاسی و حتی اخلاقی و فرهنگی از جامعه، وارد زندگی مردم کنند، حقوق مدنی و حق شهروندی را به تعلقات ارتجاعی و باورهای خرافی ملی و قومی و مذهبی گره بزنند و جامعه و مدنیت و رفاه و تلاش های سالیان سال بشر برای آزادی و برابری و رفاه را منکوب کنند. به این سناریو سرتا پا ارتجاع احزاب و فرقه های ناسیونالیست و قوم پرست باید محکم و قاطع و قدرتمند "نه" گفت.



به سازمان جوانان کمونیست - حکمتیست به پیوندید!



از صفحه ۱، البته به جنبش سرنگونی طلبی مردم نیویورک، بنا به خاستگاه اجتماعی و سیاسی شان به جناح راست اپوزیسیون، به اردوی ناسیونالیسم محافظه کار ایرانی (مرکب از سلطنتی ها و جمهوریخواهان) ملحق شدند. بعضی از اینها، امثال اکبر گنجی و محسن سازگارا، از خود پستز اصلی جناح راست، از سلطنت طلبان، هم محافظه کارتر و سنتی ترند و در زمره راست ترین شاخه های کنسرواتیسم تاجریستی از آب در آمده اند. راست از نظر ایدئولوژیک پرخشکی هم نکرده اند، فقط سنگر عوض کرده اند. جمهوری اسلامی و کلا اسلام سیاسی، در مقیاس راست و چپ دنیای امروز آنقدر در منتهاالیه راست هستند که حتی "میانه روها"، "اصلاح گرایان"، "نواندیشان" و "لوتری" هاشان هم در ردیف افراطی ترین جریانات راست ترازبندی میشوند.

در نتیجه اگر از طرفی کارگران، زنان، جوانان و مردم محروم عموماً، دیگر هیچ شانسسی به امکان اصلاح و تعدیل رژیم نمیدهند و بسیار مصمم تر از گذشته کمر به شکستن کمر رژیم بسته اند. از طرف دیگر اپوزیسیون راست که بخش گنده دوخردادیها بخصوص در خارج رژیم در آن جا گرفته، پلاتفرم سرنگونی شان حذف لایه نازک بالای رژیم و حفظ بدنه اصلی ماشین دولتی و نیروهای سرکوبگر آن است. بعبارت دیگر ما حکمتیستها مجدداً نظیر دوره دو خرداد با طیف وسیعی از اپوزیسیون راست مواجهیم که میخواهند بیکره جمهوری اسلامی را این بار منهای اسمش نگهدارند. جوهر مشترک فراخوانهای رنگارنگ رفتارند، بیانییه ۵۶، منشور ۸۱ و نظایر آنها همین است. این در شرایطی است که چپ اپوزیسیون بعد از درگذشت منصور حکمت و تحمیل شدن جدانی به حزب او لطمه دیده است و تلاش برای جبران این لطمه نیرو از حکمتیستها میبرد. و باز در شرایطی که جنبش سرنگونی رهبر بالفعل ندارد و مسابقه چپ و راست

اپوزیسیون در این عرصه، در طول ساعت و دقیقه جریان دارد. با نظر به این مولفه ها و شرایط است که حکمتیستها منشور سرنگونی جمهوری اسلامی ایران را اعلام کرده اند.

بعلاوه این دور از مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی، تفاوت مهم دیگری با دوره مبارزه علیه دو خرداد دارد، آنهم تحولات بعد از ۱۱ سپتامبر و مخصوصاً بعد از حمله امریکا به عراق است. اوضاع بعد از حمله امریکا به عراق هم جمهوری اسلامی و هم اپوزیسیون آن اعم از راست و چپ و هم رابطه غرب بخصوص امریکا با جمهوری اسلامی را به موقعیت جدیدی برده است که حکمتیست ها با چشم باز به آن نگاه میکنند و تحولات سیاست در ایران را از این زاویه لحظه به لحظه میسنجند و تلاش میکنند جواب مناسب به آن بدهند. قدر مسلم اینکه این جنگ و تحولات حاصل از آن به جمهوری اسلامی فرجه جدیدی برای تداوم عمر ننگینش داده است که تنها تشدید مبارزه مردم و اتحاد و سازمانیافتگی نبش سرنگونی طلبی میتواند آنرا کوتاه کند.

بخاطر اوضاع عراق و دامنه نفوذ و امتداد حضور جمهوری اسلامی در آن کشور، امریکا و غرب کمتر از سابق اهرم فشاری دارند که روی رژیم بگذارند. اپوزیسیون راست هم بتبع این اوضاع در منگنه تناقضات پیچیده ای گیر افتاده و بی افق شده است.

حکمتیست ها اما برغم این اوضاع، امکانات مساعدی دارند که در صورت استفاده اپتیموم از آن میتوانند ابتکار رهبری جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برچیدن آخرین خشت این بنای پر از ارتجاع و چرک و کثافت را بدمت بگیرند. یک نقطه قوت ما در این دوره که سرنوشت سیاسی ایران و عراق بشدت بهم گره خورده حضور فعالانه حزب کمونیست کارگری عراق در صحنه سیاست عراق و همبستگی و همکاری فشرده بیسابقه میان این حزب و حزب حکمتیست است. هر قدم پیشروی ما در

عراق علیه اشغالگری امریکا و ارتجاع اسلامی و سناریو سیاه حاصل از رقابتها و سازشهای آنها، مستقیماً به پیشروی جنبش سرنگونی در ایران و افزایش توان آن برای جلوگیری از تکرار این سناریو در ایران یاری خواهد رساند.

کمونیست: تحقق یک سناریوی سیاه در ایران مبتنی بر دخالت نظامی امریکا در ایران و طرح فدرالیسم قومی راتا چه اندازه محتمل می بینید؟ فاتح شیخ: اول راجع به خود امکان وقوع سناریو سیاه در ایران بگویم. وقوع سناریو سیاه در ایران در روند سرنگونی جمهوری اسلامی یک امکان است که به خاطر مخاطراتش برای زندگی مردم و بنیادهای مدنیت جامعه بهیچوجه جایز نیست دست کم گرفته شود. این یعنی اولاً بهیچوجه نباید تنها به هشدار دادن اکتفا کرد، بلکه از هم اکنون باید نیروی مردم را برای جلوگیری از وقوع آن آگاه و بسیج کرد و سازمان داد. همیشه تلاش برای علاج واقعه قبل از وقوع اهمیت بیشتری دارد. ثانیاً فاکتورهای دخیل در تحقق آن در هر مقطع را باید بطور کنکرت شناخت و سنجید. امروز دخالت نظامی امریکا با توجه به باطرافی که در عراق برای خود آفریده چندان محتمل نیست. در عوض پلاتفرم راست برای سرنگونی رژیم که میخواهد بدنه اصلی اش را نگاه دارد یک سرچشمه بسیار خطرناک برای متحقق شدن سناریو سیاه است. نیروهای بازماتده از جمهوری اسلامی از بسیاری جهات از خود جمهوری اسلامی در قامت یک دولت، خطرناکترند و بسیار غیرمسئولانه تر از عملکرد رژیم میتوانند جامعه را به قهقرا ببرند و بنیادهای مدنی اش را بپاشانند.

طرح فدرالیسم قومی بنفسه نیرویی نیست که بتواند جامعه را از اینسو به آنسو کند اما در سایه نیروهای بازماتده از جمهوری اسلامی ارتجاع قومی و فدرالیستی هم میتواند در این و آن گوشه تا حد یک اهرم فرعی برای تحقق سناریو سیاه توان بهم بزند.

کمونیست: در یک نگاه کلی

سرنگونی جمهوری اسلامی چه تفاوتهایی با انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه خواهد داشت؟

فاتح شیخ: تفاوتهای پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی با انقلاب ۵۷ و سرنگونی رژیم شاه بسیار است و به نظر من تشابه کمی بین این دو پروسه میتوان دید. اولاً جامعه بشدت شهری تر و از نظر طبقاتی قطبی تر شده است. این تغییرات اجتماعی با نظر به سهم به مراتب بالاتری که نسل جوان در جمعیت امروز ایران پیدا کرده، قابلیت اشتعال و انفجار انقلابی را در جامعه در مقایسه با آخرین سالهای حکومت شاه بشدت بالاتر برده است. نسل جوان امروز یک نیروی کلیدی در تحول سیاسی جامعه است. در کنار فقر و فلاکتی که به طبقه کارگر تحمیل شده پتانسیل موقعیت این طبقه برای دخالتگری سیاسی و انقلابی در تحولات آتی در نقش جلودار یک انقلاب بیوقفه به مراتب بالاتر از نقش "کارگر نفت ما" در انقلاب ۵۷ است. بخصوص با توجه به اینکه کمونیسم و حکمتیسم هم اکنون یک نیروی سیاسی حاضر در صحنه مدعی قدرت و یک پای جدال جاری بر سر قدرت است. یک تفاوت دیگر وزنه مساله زن در ضدیت با ارتجاع سیاسی و ایدئولوژیک حاکم، وزنه جنبش برابری طلبی زن مرد در جامعه امروز ایران است که به قول منصور حکمت میتواند به انقلاب آتی ایران رنگ زنانه بزند. و در همین امتداد وجود یک جنبش ضد مذهبی و ضداسلامی قوی در جامعه که هم اکنون نه فقط جمهوری اسلامی بلکه کل بورژوازی در اپوزیسیون و همچنین کل بورژوازی جهانی را در مورد سرنوشت این ابزار انقیاد مردم بشدت نگران کرده است. در این زمینه قضیه تماماً خلاف جهتی است که در انقلاب ۵۷ شاهد بودیم: در انقلاب ۵۷ به جز اقلیتی از چپ که خوشبختانه سنت ما هسته آن بود و با مذهب و جنبش اسلامی زیر رهبری خمینی و طالبانی سر سازش نداشت، بقیه "جنبش تاریخی" آن مقطع چنان غرق ضدیت با رژیم شاه بود که نسبت به

اسلام که در اپوزیسیون بود موضع مسامحه و گذشت فراوانی داشت. این بار برعکس است. این بار نظیر دوره انقلاب کبیر فرانسه مبارزه ضد استبدادی و مبارزه ضد مذهبی با هم عین شده اند و این میتواند نیروی تحول بخش عظیمی را در مقیاس اجتماعی به میدان بیاورد که نه تنها سیر صدساله تکامل ناقص مدرنیته در ایران را در مدت کوتاهی به سرانجام برساند، بلکه بازتاب و پیامد آن دامنه ای بسیار فراتر از ایران را در بر بگیرد.

کمونیست: حزب حکمتیست با اتصال به چه گرهگاهی و در پاسخ به چه نقطه عطف هایی می تواند پرچم و رهبری جنبش سرنگونی طلبی مردم را تامين کند؟ مردم چگونه و طی چه پروسه ای رهبری حزب حکمتیست بر مبارزه خود برای سرنگونی جمهوری اسلامی را خواهند پذیرفت؟

فاتح شیخ: نقطه قوت اصلی حزب حکمتیست اینست که سخنگوی آمال و آرزوهای اکثریت مردم و بویژه نسل جوان و طبقه کارگر و جنبش برابری طلبی زن و مرد است، دارای جواب روشن به همه معضلات سیاسی و اجتماعی جامعه است، پرچمدار سازش ناپذیر سرنگونی جمهوری اسلامی، انقلاب بیوقفه و برقراری فوری سوسیالیسم است، در یک کلام در ارتباط با همه خصلتهای ویژه جنبش مردم برای سرنگونی جمهوری اسلامی که در جواب سوال قبلی اشاره کردم این حزب، پیشرو و پرچمدار است. موفقیت حزب حکمتیست در تبدیل شدن به رهبر جنبش سرنگونی، قیل از هر چیز در گرو پراتیک سیاسی رهبری آن و فعالین آن در مقیاس جامعه است در این جهت که سیاست های حکمتیستی را به چشم و به گوش مردم برسانند و از این راه همه نقطه قوت هایش را به نیرو و سازمان تبدیل کنند. دسترسی به چشم و گوش مردم، نیرومند کردن حزب سازمان دادن نیروی اجتماعی کارگران و مردم محروم کلید رهبری جنبش سرنگونی جمهوری اسلامی است.

مرگ بر جمهوری اسلامی - زنده باد جمهوری سوسیالیستی !